

بگذارید این وطن دوباره وطن شود!
نوشته: دکتر علی میرفطروس

(بخش دوم)

* این رژیم نه تنها جوانان ما را کشته و تباہ کرده بلکه مهم تر از همه، «جوانی» را در جامعه ما کشته است.
نه تنها زنان و دختران ما را تحقیر

و سرکوب کرده، بلکه «دختری» و «حس زن بودن» را در جامعه ما تحقیر و نابود کرده است، بنابراین: جنبش سبز - دراصل - انفجار خشم و

خروش، اعتراض و عصیان، و بیان آرزوهای تحقیرشده و آرمان های سرکوب شده میلیون ها دختر و پسر جوان است که خواهان يك جامعه

.آزاد، سکولار و امروزی هستند

جنبش اعتراضی ملت ایران، اگر چه از نظر شکل و شیوه مبارزاتی، جنبه سبز و مسالمت آمیز دارد، اما از نظر مطالبات اصلی و جوهری

. عمیقاً دارای ماهیتی انقلابی و ساختارشکنانه است

.نه جنگ! نه تحریم!: انتخابات آزاد برای تعیین نوع نظام سیاسی *

بگذارید این وطن دوباره وطن شود
بگذارید دوباره همان رویایی شود که بود
بگذارید پیشاهنگ دشت شود
و در آنجا که آزاد است
«منزلگاهی جوید

(لنگستون هیوز)

ظاهراً این در سرشت و سرنوشت رهبران سیاسی و روشنفکران ما است که هر از گاهی، در اوج موج احساسات سیاسی جامعه، از «خود»، «بی خود» شده و به نسخه نویسی ها و نظریه پردازی هائی پردازند که بجای آنکه «شفابخش» باشند، «کور کننده» اند، «انقلاب شکوهمند اسلامی» بهترین نمونه و دستاورد این هیجانات و نظریه پردازی های سیاسی است که نتیجه هولناک آن، نه تنها بر دوش نسل ما، بلکه بر شانه های نحیف نسل های آینده نیز سنگینی خواهد کرد. آن نظریه پردازی های ویرانگر و سوداهای سپاه، اینک باید رهبران سیاسی، روشنفکران دینی، ما را فروتن و فروتن تر سازد تا در پرتو «رهبری» یا «استادان دانشگاه و خصوصاً «هدایت» شان، از سوق دادن جامعه به پرتگاه های هولناک دیگر جلوگیری گردد.
با چنین چشم انداز و چشم های نگران است که وقتی به حجم بیانیه های اخیر در رابطه با «جنبش سبز» نگاه می کنم، از خود می پرسم:

رهجوم هیجانات سیاسی و در طوفان اعلامیه های زیبا و بیانیه های فریبا، آیا این بار نیز جنبش آزادیخواهی - ملت ایران به «چاه ویل» آرمان های آزادی ستیز و تجددگریز سقوط خواهد کرد؟

:با این مقدمه کوتاه، نگاهی گذرا بر مسائل و مصائب جنبش سبز، لازم و ضروری است

- شکل‌شناسی (Morphology) جنبش‌های اجتماعی تاریخ ایران و خصوصاً تبیین و درک لُفاهُ دینی این جنبش‌ها، کار چندان دشواری نیست چرا که در غیاب احزاب و سازمان‌های سیاسی متشکل، اعتراضات و خواست‌های سیاسی مردم - عموماً - در سنگرهای باز و مجاز (مساجد و مذهب) ابراز می‌شوند. (1) این واقعیت را ما، در انقلاب 57 دیده و نیز در جنبش سبز کنونی می‌بینیم.

سال‌ها پیش نوشته بودم: در این سال‌های سیاه، رژیم اسلامی نه تنها منابع مادی و اقتصادی جامعه ما را تاراج کرده، بلکه مهم‌تر از همه، اخلاق انسانی و غرور ملی مردم ما را به تباهی کشانده است. این رژیم نه تنها جوانان ما را کشته و تباه کرده بلکه مهم‌تر از همه، «جوانی» را در جامعه ما کشته است. نه تنها زنان و دختران ما را (تحقیر و سرکوب کرده، بلکه «دختری» و «حس زن بودن» را در جامعه ما تحقیر و نابود کرده است... (2)

بر این اساس: اعتقاد دارم که جنبش سبز - در اصل - انفجار خشم و خروش، اعتراض و عصیان، و بیان - آرزوهای تحقیرشده و آرمان‌های سرکوب‌شده همین میلیون‌ها دختر و پسر جوان است که پس از تجربه اسلام سیاسی و حضور 15 ساله اصلاح‌طلبان در عرصه اجرایی و مقننه رژیم اسلامی، اینک خواهان جامعه‌ای آزاد، سکولار و امروزی می‌باشند. این جنبش - در عین حال - بازتاب اعتراض میلیون‌ها مردمی است که رهبران (سیاسی و روشنفکران ملی - مذهبی ما، به آنان، «رفاه، آزادی و شکوفائی انسانی» را بشارت داده بودند!) (3) - بنابراین: تلقی جنبش سبز یا مصادره آن، بعنوان جنبشی که «طبق سنت طولانی تاریخ و فرهنگ تشیع و با درس گرفتن از پیام حسینی، ظلم زمانه را نشانه گرفت» (4)، ضمن حذف آشکار میلیون‌ها آزادیخواه معترض در نواحی سنی مذهب کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا، طالش و... اساساً - تلقی تبعیض آمیز، نادرست و گمراه کننده‌ای است.

- عموم رهبران و نظریه پردازان اسلامی جنبش سبز، در بستر عقاید آیت الله خمینی پرورش یافته و در استقرار جمهوری اسلامی حاکم، خدمات فراوان کرده اند، بنابراین: طبیعی است که آنان، آینده خود را در گرو ادامه و استمرار جمهوری اسلامی ببینند و این بار با برجسب «جمهوری دموکراتیک اسلامی»، خواستار «ترمیم» و تداوم جمهوری اسلامی باشند! چرا که در غیر اینصورت، هم تئوری «مردم سالاری دینی» و «اسلام دموکراتیک» را بر باد رفته خواهند دید و هم، خویشان را در حاشیه ساختار سیاسی آینده ایران خواهند یافت، هم از این روست که با تقسیم کارمهندسی شده در داخل و خارج از کشور و با تشکیل «اتاق فکر جنبش سبز»!، کوشش می‌کنند تا با سوار شدن بر امواج بلند آزادیخواهی جنبش سبز، به دولت‌های جهان آزاد چنین وانمود کنند که آنان تنها آلترناتیو ممکن و مناسب در جنبش آزادیخواهی ملت ایران اند و لاغیر... اکیسون‌ها و ادعاهای واهی برخی از این مدعیان، شیوه دیگری است برای آشفته‌گی و پراکندگی جنبش سبز: «روزه سیاسی» بجای «اعتصاب غذا» یا تاکید بر شعار «فقط پرچم سبز» توسط آقای اکبرگنجی و تحمیل آن در تظاهرات ایرانیان خارج از کشور و یا نفی و انکار پرچم ملی ایران و... در شمار این طرح‌ها و تفرقه هاست، وگرنه، کدام ایرانی آگاه و آزاده‌ای است که فرق «سرود ملی ایران» با «سرود شاهنشاهی» و یا تفاوت «پرچم ملی ایران» با «پرچم شاهنشاهی» را نداند؟! در اشاره به همین طرح‌ها و تفرقه‌ها بود که در مقاله‌ای گفته‌ام: «در شرایط حساس کنونی، ایجاد سنگرهای مصنوعی در مقابله با سنگر استبداد و ارتجاع حاکم بر ایران، هوشیاری نیروهای سیاسی و مبارزاتی را طلب می‌کند» (4)

 حال ببینیم که مطالبات رهبران اسلامی جنبش سبز چیست؟ و یا «اطاق فکر روشنفکران دینی» از چه متاعی سرشار است؟:

مهندس میرحسین موسوی - بعنوان یک «اصولگرای اصلاح طلب» - از آغاز فعالیت‌های انتخاباتی خود شعارهایی را برگزید که موقعیت او را، هم در نزد چهره‌های معروف اصطلاح‌طلبان (مانند: حجت الاسلام خاتمی، مجاهدین انقلاب اسلامی و هواداران حزب مشارکت) و هم در پیش برخی از اصولگرایان حکومتی (مانند: محسن رضایی، علی مطهری و عسکراولادی) ممتاز و متمایز می‌کرد، و شاید، همین امر باعث شده بود تا او بعنوان «فرزند صدیق امام و انقلاب» از صافی شورای نگهبان رژیم بگذرد. اما اشتباه مهلک آیت الله خامنه‌ای و یارانش در تقلب انتخاباتی و متعاقب آن، کارزار خونین کودتاچیان علیه اعتراضات مسالمت آمیز و عادلانه مردم، فضای سیاسی ایران را چنان دگرگون ساخت که پس از 8 ماه ارباب گسترده و سرکوب خونین مردم و بازتاب شگفت‌انگیز آن در مطبوعات و رادیو - تلویزیون‌های جهانی، اینک رژیم جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط و فروپاشی قرار داده است. بیانیه هفدهم مهندس میرحسین موسوی، «بیانیه 5 روشنفکر دینی» و دیگر بیانیه‌های اصلاح‌طلبان حکومتی را در راستای موقعیت شکننده رژیم و ضرورت اصلاح و استمرار آن می‌توان درک و بررسی کرد.

بطوری که قبلاً نوشتیم: میرحسین موسوی نه گاندی است، نه نلسون ماندلا و نه مارتین لوتر کینگ. او یک «اصول‌گرای اصلاح طلب» برآمده و بالیده در یک سنت سیاسی- مذهبی است و لذا به محدودیت‌های مذهبی و ممکنات سیاسی وی در چهارچوب قوانین رژیم اسلامی باید توجه اساسی داشت. (5)

مهندس موسوی- بعنوان یک «اصولگرای اصلاح طلب»- از آغاز فعالیت‌های انتخاباتی خود معتقد بود که: «نظام و انقلاب اسلامی میراث و میوه مبارزات تاریخی دوپست‌ساله شما با استبداد و عقب‌ماندگی است. جمهوری اسلامی نظامی است که اگر بر اساس عهد نخستین و نسخه‌اصیلش به اجرا درآید، تمامی خواسته‌های ما را در بر می‌گیرد. مبدا کسی فریب شعارهای ساختارشکنانه را بخورد... در این مدت [سی سال] و به خصوص در زمان حیات امام روشن ضمیر ما، دست‌آوردهای ارزشمندی حاصل آمد. نورانی‌تی که تا پیش از آن تجربه نکرده بودیم جامعه ما را فراگرفت و مردم ما به حیاتی نو رسیدند که به رغم سخت‌ترین شرایط برایشان شیرین بود. آنچه مردم به دست آورده بودند کرامت و آزادی و طلبه‌هایی از حیات طیبه بود. اطمینان دارم کسانی که آن روزها را دیده‌اند به چیزی کمتر از آن راضی نمی‌شوند» مهندس موسوی تاکنون به این اعتقاد و ایمان خود، صادقانه وفادار مانده و برخلاف برخی از اصلاح طلبان، با «تقیه» و تزویر، بدنبال اغفال جنبش سبز نیست.

رویدادهای خونین 8 ماه اخیر -اما- باعث گردید تا سقف مطالبات مردم از شعار «رأی من کجاست؟» به شعارهای ساختارشکنانه -مانند «جمهوری ایرانی»، «حکومت ایرانی»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه» و «موسوی، بهانه است / اصل رژیم نشانه است» تحول یابد. انتشار بیانیه هفدهم مهندس موسوی- در واقع- برای آرام کردن یا کنترل رادیکالیسم سیاسی جنبش سبز است.

مهندس موسوی در بیانیه هفدهم (6) به رهبر و «عقلای رژیم» هشدار می‌دهد:

« وضعیت کشور امروز چون رودخانه خروشان و عظیمی است که سیلابهای تند و حوادث گوناگون باعث طغیان و گل آلود شدن آن شده است. راه آرام کردن این رودخانه بزرگ و روشن ساختن و زلال کردن آب آن در یک اقدام سریع و عاجل امکان پذیر نیست. اندیشیدن باین گونه راه حلها که عده‌ای توبه کنند و عده‌ای معامله کنند و بده و بستانی صورت گیرد تا این مشکل بزرگ حل شود عملاً به بیراهه رفتن است.

بنده راه حل را در روانه ساختن نهرها و چشمه‌هایی از آب روشن و شیرین به بستر این رودخانه می‌دانم که بتدریج و طی یک فرآیند تدریجی کیفیت آب و وضع رودخانه را تغییر دهد. و نیز اعتقاد دارم که هنوز دیر نشده داشتن یک نگاه احترام آمیز و توأم با است و نظام ما آن قدرت را دارد که در صورت تدبیر و در صورت ملاحظت به همه ملت و اقشار آن این مهم را بانجام برساند. بنده تعدادی از این راه حلها را که چون نهرها و چشمه‌هایی از آب روشن می‌تواند فضای ملی را تحت تأثیر قرار دهد و اوضاع را به سمت بهبود ببرد، بیان می‌کنم

مهندس موسوی، سپس، پیشنهادات 5گانه خود را برای برون رفت از بحران کنونی، بیان می‌کند:

- 1- اعلام مسئولیت پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه
- 2- تدوین قانون شفاف و اعتماد برانگیز برای انتخاباتها به نوعی که اعتماد ملت را به یک رقابت آزاد و منصفانه و بدون خدعه و دخالت قانع سازد. این قانون باید شرکت همه ملت را علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه‌ها تضمین کند.
- 3- آزادی زندانیان سیاسی و احیاء حیثیت و آبروی آنها
- 4- آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و اجازه نشر مجدد روزنامه‌های توقیف شده
- 5- برسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل‌ها و پایبندی به اصل ۲۷ قانون اساسی.

مهندس موسوی، گویی هیچ اطمینانی به پذیرش پیشنهادهای خود ندارد، لذا با حالتی تقلیل‌گرا، یادآور می‌شود:

"به نظر بنده حتی یک جوی کوچک زلال در این بین می‌تواند مغتتم باشد. ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود. مشاهده عزم در این راه بروشنی افق کمک خواهد کرد. و کلام آخر آنکه همه این پیشنهادات بدون نیاز به توافق نامه و مذاکره و داد و ستدهای سیاسی و از موضع حکمت و تدبیر و خیرخواهی می‌تواند اجرایی شود."

بنابراین: بیانیه هفدهم، از نظر استراتژیک، تکرار ایده‌ها و آرمان‌های یک «اصولگرای اصلاح طلب» است که با اعتقاد صادقانه به «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد»، اجرای خواسته‌ها و شعارهای

ممکن و محدودی را از دولتی نامشروع و غیرقانونی طلب می کند.

بیانیه هفدهم هر چند که معتقد است: تدوین یک قانون «اعتمادبرانگیز» انتخاباتی، «باید شرکت همه ملت را - علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه ها- تضمین کند...»، اما از پیروان ادیان متفاوت در رسیدن به «مقامات رده اول»، چیزی نمی گوید و نیز نسبت به حقوق زنان- که در جنبش سبز نقشی کارساز و حتی هدایت کننده داشته اند- خاموش است. از این گذشته، تأکید مهندس موسوی بر «اجرای بدون تنازل قانون اساسی»، با این تناقض همراه که اصل 27 همین قانون اساسی، اجرای آزادی ها و حقوق مردم را به شرطی ممکن می داند که «مخل مبانی اسلام نباشد»، چیزی که محمل شرعی و قانونی رژیم اسلامی در نفی آزادی های مردم در طول 30 سال اخیر بوده است.

از نظر تاکتیکی، بیانیه هفدهم مهندس موسوی، سیاست ورزی هوشیارانه ای را نشان می دهد که با آگاهی از عزم کودتاچیان برای سرکوب خونین جنبش مردم، با لحنی آشتی جویانه، موفق شد تا اردوگاه کودتاچیان را دچار تردید و تشنگی سازد.

بنابراین: بیانیه هفدهم مهندس موسوی نه «گسست» از آراء و اطلاعاتی های قبلی او است و نه «عقب نشینی» در برابر حریفان. او - بعنوان یک «اصولگرای اصلاح طلب»- نمی تواند بیانگر خواست های ساختار شکنانه جنبش سبز باشد، بنابراین: پایداری و مقاومت او در برابر کودتاچیان هر چند قابل ستایش و احترام است، اما خواست ها و شعارهای سیاسی او چیزی نیست که اینک در خیابان های ایران شنیده می شود.

از «تفسیر سیاه» تا «تفسیر سبز»!

محدودیت های فلسفه سیاسی مهندس موسوی و سقف بلند مطالبات مردم و در نتیجه: گمانه زنی درباره «ابهامات موجود در بیانیه هفدهم مهندس موسوی» باعث گردیده تا برخی از اصلاحات طلبان، برای «بهینه سازی» این بیانیه، به شرح و «ایضاح» آن بپردازند و برخی در این راه چنان افراط کرده اند که آرمان ها و آرزوهای سیاسی خود را بر محتوای بیانیه هفدهم تحمیل کرده اند. روشن است که اینگونه «تفسیرهای دلخواه»، می تواند نتایج گمراه کننده ای در شناخت نیروهای جنبش سبز از محتوای واقعی برنامه های سیاسی-اجتماعی مهندس موسوی داشته باشند. در آستانه انقلاب 57 نیز ما شاهد اینگونه تفسیرها و تحلیل ها و تفسیرها بوده ایم، بطوریکه وقتی خبرنگاری در پاریس از محتوای سیاه و قرون وسطانی عقاید آیت الله خمینی در کتاب «حکومت اسلامی» (منتشر شده در سال 1350) پرسید، یکی از شارحان و مشاوران دانشگاهی آیت الله خمینی به خبرنگار خارجی گفت:

- «آن مطالب سیاه و ارتجاعی، ساخته و پرداخته ساواک شاه است!»

واقعیت این است که جنبش اعتراضی ملت ایران، اگر چه از نظر شکل و شیوه مبارزاتی، جنبه سبز و مسالمت آمیز دارد، اما از نظر مطالبات اصلی و جوهری، عمیقاً دارای ماهیتی انقلابی و ساختار شکنانه است، اما گویی که «شارحان بیانیه مهندس موسوی» و خصوصاً «روشنفکران دینی» - هیچیک - «صدای انقلاب مردم» را نشنیده اند.

آقای عطاالله مهاجرانی در تبیین هدف های جنبش سبز، در کالج مونتگمری مریلند گفته اند: «رهبران این جنبش آقایان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و محمد خاتمی هستند و ما به هیچ رهبر دیگری - چه در داخل و چه در خارج - نیاز نداریم.»

در حالیکه، مهندس موسوی در بیانیه خود «بخش مستقل جنبش سبز» را به رسمیت شناخته و دکترسروش نیز تأکید می کند: «جنبش سبز، جنبشی است متکثر که خدایاوران و بی خدایان، در آن شرکت دارند.» آقای مهاجرانی یادآور می شود که: «جنبش سبز ما در پی باز پس گرفتن آرای ریخته شده به صندوق های انتخابات اخیر است و لا غیر، و آنهایی که با این جنبش همراه اند نباید هیچ خواسته دیگری را بر این خواست بیفزایند و بار جنبش را سنگین کنند... تأکید می کنم که ما نباید بر این خواسته ها چیز دیگری بیفزاییم و یا شعاری به جز شعارهایی که توسط رهبران جنبش تعیین می شود بدهیم... این را هم بدانید که ما به دنبال جدایی دین از

حکومت که هیچ، به دنبال برقراری دموکراسی هم نیستیم چون دموکراسی در کشوری مثل کشور ما فعلاً - حتی به روزگاران - قابل برقراری نیست...» (7)

باین اعتقاد، آنهم پس از گذشت 30 سال از «انقلاب شکوهمند اسلامی»، دانسته نیست که پس چرا آقای مهاجرانی و دیگر روشنفکران ملی- مذهبی، در انتقاد از فقدان آزادی و دموکراسی در زمان شاه، آنهمه، مبارزه و مرثیه، ساز کردند و سرانجام، گوری برای ملت ما کردند که همه مادر آن خفتیم!؟

بیانیه «5 روشنفکر دینی» (8) به عنوان «بخش کوچکی از جنبش سبز سراسری مردم ایران»، ضمن تاکید بر اینکه: «عملکرد این رژیم، اقتدار بسیار متنوعی از جوانان، زنان، گروه های قومی و مذهبی، روشنفکران، روحانیون، دانشگاهیان، کارگران و فعالان سیاسی را به شدت آزرده کرده است» یادآوری نمود: «کینه و نفرتی که در سی سال گذشته در سطوح مختلف جامعه انباشته شده، بسیار عمیق و ریشه دار است. این نارضایتی ژرف توان تخریبی عظیمی دارد که در صورت فوران، موج گسترده ای از خشونت را در سطوح مختلف جامعه ایران دامن خواهد زد». بیانیه «5 روشنفکر دینی»، استعفای آقای محمود احمدی نژاد و برگزاری مجدد انتخابات ریاست جمهوری تحت نظارت نهادهای بی طرف... را اولین و مهم ترین خواست خود، اعلام می کند و موارد 9گانه دیگر، در واقع، شفاف سازی و «بهبود کردن» موارد مبهم در بیانیه مهندس موسوی است. نویسندگان این بیانیه، توضیح نمی دهند که در ایجاد «نارضایتی ژرف در میان اقتدار بسیار متنوعی از جوانان، زنان، گروه های قومی و مذهبی، روشنفکران، دانشگاهیان...» خود، چه نقشی داشته اند؟

بیانیه، در آخرین سطر بیان خواسته ها، «و بالاخره، نفی ولایت جائر» را خواهان است، درحالیکه، همه استدلالات عقلی و نقلی «5 روشنفکر دینی»، در گذشته، «ولی جائر» (آیت الله خامنه ای) را منشاء و منبع همه مشکلات سیاسی - اجتماعی حاکم، معرفی می کرد، اشاره گذرا و فقط يك بار، به «ولی جائر»، آنهم با توجه به زندگی و حضور این دوستان در ممالک آزاد و دموکراتیک اروپا و آمریکا، بسیار متأسف کننده و مایوس ساز است! این سکوت یا اشاره گذرا مبنی بر این ملاحظات است که بقول آقای گنجی: «نباید خواستار سرنگونی رژیم اسلامی بشوید، نباید این نظام را حذف کرد زیرا که انقلاب، ممکن است به خشونت منتهی شود» زیرا که: «رهبری نظام (آیت الله خامنه ای)، مانند شاه نیست، تیم فکری و مشاوران تحقیقاتی دارد. آنها همین نکته را بخوبی درک می کنند و دستور همین جنبش ها و سازمان های مردمی (شبکه سازی و سازمان یابی جنبش های مدنی مانند جنبش زنان، دانشجویی، کارگران و معلمان و...) را خواهد داد، کمالینکه داده است» (9)

طرح چنین اعتقادی، آنهم در اوج جنبش سبز، بسیار پرمعنا است و ریشه در باورهای سیاسی آقای گنجی درباره ماهیت رژیم اسلامی حاکم دارد. چرا که بنظر او:

« 1- رژیم جمهوری اسلامی، نه نظام فاشیستی و توتالیتر است، نه دیکتاتوری نظامی، بلکه رژیمی سلطانی است، رژیم سلطانی شاه، فقط حوزه سیاست را سرکوب می کرد، اما رژیم سلطانی جمهوری اسلامی، علاوه بر حوزه سیاست، حوزه اجتماعی را هم سرکوب می کند.»

2- جمهوری اسلامی، رژیمی ارتجاعی نیست، جمهوری اسلامی یک رژیم بنیادگرا است و بنیادگرایی پدیده ای مدرن است. ارتجاعی نامیدن جمهوری اسلامی نادرست است.»

3- از سخنان برخی ناقدان محترم این طور استنباط می شود که گوئی، حجاب، علامت ارتجاع است. به گمان من، حجاب را نمی توان به ارتجاع تحویل کرد»

...
4- رژیم بنیادگرایی حاکم بر ایران، به دلیل نقض حقوق اساسی ایران، محکوم است، اما برای محکومیت این رژیم، نباید دروغ گفت و تحولات ساختاری ایران را منکر شد.» (10)

هدف های سیاسی این سخنان، روشن تر از آنست که بتوان بر آن توضیحی نوشت، (11) اما پرسیدنی است که در این 30 سال، رژیم اسلامی ایران چه جنایت هائی نکرده که رژیم های فاشیستی در آلمان و ایتالیا مرتکب آنها شده باشند؟ (12)

کارل پوپر - بدرستی - می گوید: اگر قرار است که تمدن بشری زنده بماند ما باید عادت دفاع از «مردان بزرگ» را ترک کنیم چرا که بسیاری از این «مردان بزرگ» با حمله به آزادی و عقل، خطاهای بزرگ مرتکب شده اند. پوپر، این دسته از روشنفکران را که با اندیشه های خویش، عملاً در خدمت خودکامگان قرار داشته و راهگشای حکومت های جبار بوده اند، «پیامبران دروغین» می نامد .

بنابر این: شایسته است که «روشنفکران دینی»ی ما اینک با فروتنی بیشتری عمل کنند تا - بار دیگر - مصداق این سخن دردانگیز آقای گنجی نباشند :

« - ما برای شما پیام آور راستی و حقیقت بودیم، ولی این پیام ها در دهان های مان به دروغ تبدیل شدند. ما برای شما آزادی به ارمغان آوردیم که در دستان ما به شلاق تبدیل شد. ما به شما وعده حیات و زندگی دادیم، ولی صدای ما به هر کجا رسید، درختان را خشکاند و صدای خش خش برگ ها به هوا برخاست!». (13)

نه جنگ! نه تحریم! : انتخابات آزاد برای تعیین نوع نظام سیاسی.

30 سال حکومت اسلامی در ایران، فرصتی بود تا روشنفکران ملی - مذهبی ما - در یک موقعیت استثنائی - تمام بضاعت و توان فکری، فلسفی و سیاسی خویش را «عرضه» کنند که نتیجه اش: شکست و شرمساری بزرگی است که اینک روی دست ملت ما مانده است، این شکست و شرمساری - یک بار دیگر - این حقیقت را ثابت می کند که: **جامعه ما تا زمانی که از این صحرای کربلای احساس و اندیشه، از این فلکلور عزا و مرثیه و زاری، از این «دینخوئی» و بردگی روحی و از این دور باطل اسلام سیاسی بیرون نیاید، نخواهد توانست جایگاه شایسته خود را در جهان شتابان و پیشرفته امروز، بدست آورد.** برای نمونه نگاه کنید به دو کشور هند و پاکستان بعد از استقلال: یکی با تکیه بر یک سیاست غیردینی، به یکی از بزرگترین دموکراسی های جهان بدل شده، اما دیگری (پاکستان) با تکیه بر اسلام و اسلامگرایی، به نمونه ای از استبداد سیاسی، فقر، عقب ماندگی و بنیادگرایی اسلامی... اسلام - همانند دیگر ادیان و مذاهب - می تواند به تطبیف اخلاقی جامعه و تقویت تعاون اجتماعی کمک کند نه اینکه بفکر حکومت و سیاست باشد. تنها در اینصورت است که هم جنبه فُدسی دین و هم جایگاه معنوی روحانیت، محترم و محفوظ خواهد ماند... مسئله ما - امروز - مسئله «قبض و بسط شریعت» نیست. ما امروز - بیش و پیش از اسلام - باید به ایران بیندیشیم و آرمان های خیالی «دموکراسی اسلامی» را وانهم تا «گره از کار فروبسته خود بگشاییم» (14)

روشنفکران دینی « ما فراموش می کنند که در اروپا، آزادی، دموکراسی، مدرنیته و جامعه مدنی با « جداسازی دین از دولت (حاکمیت سیاسی) همراه بود. این دوستان فراموش می کنند که یکی از مظاهر تجدّد و اسطوره های دینی. کسانی که (مدرنیته) افسون زدائی از جهان و جامعه است نه نوسازی یا «بهسازی دین» دیروز با تأویل و تفسیرهای خودسرانه از اسلام، «جامعه بی طبقه توحیدی»، «تبیین جهان» و غیره را استخراج کرده اند و امروز با ابزار «هرمنوتیک» می خواهند «مردم سالاری دینی» یا «حکومت دموکراتیک اسلامی» را استنتاج کنند، در واقع، هم به دین و مردم سالاری ضربه می زنند و هم به دموکراسی و تجدّد ملی امروزه مفاهیم استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و جدائی دین از دولت (حکومت) و شعار انتخابات آزاد برای تعیین شکل حکومت (جمهوری یا مشروطه)، جنبه های اساسی و مشترک همبستگی ملی ما می باشند. تحقق این همبستگی، نشانه بزرگترین پیروزی نیروهای ملی و آزادیخواه در برابر رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود. مردم ما نه به «رهبر» و «ولی فقیه» احتیاج دارند، نه به «ظل الله» و «خدایگان» و نه به «روشنفکران» و سازمان هایی که بدور از اراده و آرای مردم - در هیأت «ولی فقیه» - برای ایران و ایرانیان، انواع و اقسام حکومت های جمهوری یا سلطنت تعیین می کنند. مسائل و مشکلات میهن ما، تنها و تنها با اراده آزاد و همبستگی همه ایرانیان حل و فصل خواهد شد. بر این اساس، معتقدم که ایران، اینک بر هر آرمان و عقیده و انتخابی تقدّم دارد. (15)

«روشنفکران دینی» - که آنهمه درباره «دموکراسی» و «مرجعیت آرای مردم» سخن می گویند، برای ارزیابی ارزش و جایگاه فلسفه سیاسی شان در جامعه، چرا به «مرجعیت آرای مردم» مراجعه نمی کنند؟ دموکراسی را «ورزش فروتنی» خوانده اند، در این شرایط حساس و سرنوشت ساز، بر همه ما است که بدور از تنگ نظری های سیاسی، با فروتنی و آینده نگری، جهت تشکیل یک «شورای رهبری جهت انجام انتخابات آزاد و دموکراتیک برای تعیین نوع نظام سیاسی آینده، زیر نظر سازمان های ملی و بین المللی» همّت کنیم و «بگذاریم این وطن، دوباره وطن شود!»

چشمان باز «ندا» های وطن، منتظر عزم و اراده ملی ما است!

زیر نویس ها

نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی، شاعر حروفی، علی میرفطروس، چاپ دوم، آلمان، 1999، صص 47-67، ویابه - 1

<http://www.mirfetros.com/jonbesh.html>

<http://www.mirfetros.com/nimrooz3.html>

برای نمونه هایی از این «بشارت نامه» ها، نگاه کنید به - 3

http://www.zamaaneh.com/revolution/2009/01/post_216.html

http://www.zamaaneh.com/revolution/2009/01/post_213.html

http://www.zamaaneh.com/revolution/2009/01/post_221.html

http://www.zamaaneh.com/revolution/2009/01/post_198.html

http://www.zamaaneh.com/revolution/2009/01/post_212.html

نگاه کنید به - 4

http://shahnamehvairan.com/ver2007/index.php?option=com_content&task=view&id=60

3&Itemid=1

5- <http://news.gooya.com/politics/archives/2009/07/090754.php#more>

6- <http://www.rouydadnews.com/pages/970.php>

7- به نقل از گزارش هنرمند نویسنده گرامی، تقی مختار از این سخنرانی در کالج مونتگمری مرلند، گفتنی است که مضمون این گزارش ضمن تایید دیگر دوستان حاضر در جلسه، تاکنون از طرف آقای مهاجرانی تکذیب یا تصحیح نشده، نگاه کنید به

<http://politic.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/19715/>

8- http://www.dr.soroush.com/Persian/By_DrSoroush/P-NWS-13881013-KhastehayeBehineJonbesheSabz.html

9- اکبر گنجی، جرس، 21 دی ماه 1388

10- http://radiozamaaneh.com/idea/2008/01/post_243.html

11- نگاه کنید به مقاله مستند و روشنگر حسن داعی: در این «جبهه ضدامپریالیستی» جای «امام» خالی -

12- برای یک مقایسه تطبیقی، بین فاشیسم، توتالیتاریسم و رژیم اسلامی نگاه کنید به: علی میرفطروس،

ملاحظات در تاریخ ایران، چاپ اول، 1988، چاپ چهارم، 2001، صص 118-153 و نیز نگاه کنید به

<http://www.mirfetros.com/molahezate3.html>

13- ظلمت نیمروز، آرتور کوپستلر، ص 60، به نقل از اکبر گنجی -

14- <http://www.mirfetros.com/september11.html>

15- فصلنامه کاوه، شماره 82، آلمان، بهار 1375، ص 36 -